

از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین

(ارزیابی و تحلیل آشفته‌گی منابع تاریخی اسکندر مقدونی (بخش نخست)^۱)

بهمن فیروزمندی شیره جینی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

مهدی رهبر

سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی کشور

مصطفی ده پهلوان^۲

دکترای باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه تهران

(از ص ۵۵ تا ۷۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۱۱ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۲/۱۹

چکیده

بخشی از دوران تاریخی ایران را از لحاظ فرهنگی، عصر یونانی‌مآبی در بر می‌گیرد. این عصر با یورش ویرانگر اسکندر، سردار مقدونی شکل می‌گیرد. منابع تاریخی اسکندر، ما را با مجموعه‌ای از مشخصات افسانه‌ای و تاریخی روبرو می‌سازد که تصویری مبهم و مشوش از اسکندر حقیقی را در ذهن ما متصور می‌سازد. ارزیابی دقیق متون تاریخی غربی و شرقی در دوران قبل از اسلام نشانگر نوع نگاه تعارض‌آمیز این منابع نسبت به همدیگر است. به ویژه متون شرقی که شواهدی مستند بر شکل‌گیری نهضت فکری و مقاومت مذهبی روحانیون و جامعه ایران عصر یونانی‌مآبی، اشکانی و ساسانی در مقابل سنت‌های هلنی‌گری می‌باشند. بررسی و مطالعه اسکندرنامه‌ها و منابع دوران اسلامی نیز چگونگی انحراف مورخان و ادیبان مسلمان و ایرانی در تبعیت از تاریخ‌نویسان و منابع غربی و فقدان آگاهی لازم از منابع شرقی قبل از اسلام را بر ما آشکار می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: هلنیسم، اسکندر، اسکندرنامه، مورخان کلاسیک، متون ساسانی، متون ضد هلنی.

^۱ نظر به ضوابط مجله ایران‌شناسی تصمیم بر این گرفته شد این مقاله به دلیل حجم زیاد در دو بخش ارائه شود. بررسی شخصیت و جایگاه اسکندر در منابع پهلوی و مورخان پس از اسلام و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مقاله نیز در بخش دوم آورده می‌شود. از اومر کلورو سپاسگزارم که مقاله منتشر نشده خود را در اختیار نگارنده قرار داد. هر چند نگاه ایشان در برخی موارد با مطالب این مقاله و نگاه نگارنده مغایرت دارد و امید است در آینده به آنها پرداخته شود. عنوان مقاله ایشان:

Coloru. Omar, Alexander the Graet and Iskander Dhul-Qarnayn: Memory, Myth and Representation of a Conqueror from Iran to south East Asia Travel Literature, 2013.

مقدمه

فیلیپ دوم در سال ۳۳۸ پ. م. اتحاد دولت شهرهای یونانیان را در هم شکست و بر شبه جزیره یونان مسلط شد. دولت شهرهای یونان پس از شکست از شاه مقدونیه هرگز به وضع پیشین خود باز نگشتند. بدین ترتیب فیلیپ دوم زمینه را برای فتوحات اسکندر فراهم نمود. او پس از یکپارچه کردن مقدونیه، ارتش آماده و نیرومندی از اتباع مقدونی را سازمان داد و پس از تسلط بر دولت شهرهای یونانی، از آنها برای لشکرکشی به ایران یاری خواست، اما قبل از حمله به ایران ترور شد (فوگل، ۱۳۸۷: ۱۴۳ - ۱۴۴).

فیلیپ مقدونی و پس از وی پسرش اسکندر، قدرت خود را در انسجام وحدت دیگر اقوام یونانی با مقدونیان می‌دیدند. این اقوام عبارت بودند از: هلن‌ها، اسپارت‌ها، مقدونی‌ها، آتنی‌ها و ایونی‌ها (خدادادیان، ۱۳۸۶: ۹۱۴). فیلیپ دلبسته فرهنگ یونان بود و ایجاد دولت نیرومند را در گرو داشتن ارتش کارآمد می‌دانست. او از میان روستائیان و شیبانان قوی‌بنیه مقدونیه، هسته پیاده نظام یا فالانژ مقدونی را بنیان نهاد و از معادن طلای پانگائیوس ثروتی به دست آورد و ارتشی حرفه‌ای و ثابت به وجود آورد و نقص بزرگ یونانیان که در مسیر مبارزاتشان به سربازان مزدور متکی بودند را حل کرد. فیلیپ با این سیاست توانست بر یونان و فرهنگ و هنر غنی آن تسلط یابد (فوگل، ۱۳۸۷: ۱۴۳ - ۱۴۴). ماجرای لشکرکشی اسکندر به مشرق زمین و داستان‌های واقعی و خیالی فراوانی به همراه داشته است، در این باب اسکندرنامه‌های بسیاری بر اساس منابع تاریخی کلاسیک و ذهنیت و تخیل مورخان هر عصری نوشته شده است. هر پژوهشگری با مطالعه تعدادی از این اسکندرنامه‌ها، با سه اسکندر و یا در واقع یک اسکندر در سه وجه گاهی متمایز و گاهی نه چندان قابل تفکیک روبرو می‌شود: نخست اسکندر اسطوره‌ای افسانه‌ای است. اسکندری که در ادبیات هشتاد ملت از بریتانیا تا شبه جزیره مالایا به صورت قهرمان، قدیس، هم‌ردیف با آشیل یا در برخی از ملل شرقی به عنوان می‌خواره، راهزن و جلاد خودنمایی کرده است. اسکندر دوم، اسکندر تاریخی است. می‌دانیم او با پدرش فیلیپ شهرهای یونان را متحد ساخت. جانشین پدر شد، آسیا را تا رود سند تصرف کرد و در بازگشت، در شهر بابل در سی و سه سالگی در گذشت. سومین اسکندر، شخصیت اسکندر است که تناقض بین مشخصات افسانه‌ای و تاریخی‌اش، شناخت درست او را دشوار می‌کند. چرا که اسکندر حتی در زمان حیات خود به افسانه‌ها پیوست و این افسانه‌ها او را به معمایی بدل کردند. بنابراین کسی که به مطالعه اسکندر می‌پردازد با

مجموعه‌ای از مشخصات افسانه‌ای و تاریخی روبرو می‌شود و تصویری که به دست می‌آید حکم اسکندر حقیقی و در واقع تفسیری شخصی به شمار می‌آید. اولریش ویلکن معتقد است که «هر محقق اسکندر خود را دارد». بادیان^۱ یکی دیگر از پژوهشگران اسکندر، چنین آورده است: «ما ماجرای با شکوه اسکندر را بر حسب تجربه‌ها و رؤیاهای خودمان تفسیر می‌کنیم» (ویلکن، ۱۳۷۶: ۶-۳). حال جا دارد به اختصار به شرح، تحلیل و ارزیابی شخصیت متغیر اسکندر به عنوان بنیان‌گذار عصر یونانی‌مآبی (هلنیسم) در مشرق زمین در پرتو منابع و روایات مورخان غربی و شرقی بپردازیم:

اسکندر مقدونی به روایت منابع غربی

۱. مورخان کلاسیک یونانی و رومی

در اروپا نویسندگان، مورخان و پژوهشگران زیادی راه حقیقت را نرفته‌اند. بطلمیوس شوهر یا معشوقه تائیس، زن بدکاره و دوست اسکندر او را ستوده است. آریستوبولوس^۲ نیز همین کار را کرده و نارخوس دریانورد یادداشت‌های جالبی درباره او به جا گذاشته است. ولی آنسیکریتوس^۳ داستان شهر زنان و حوادث فوق‌العاده اسکندر را در سرزمین زنان بازگو می‌کند، «فلایوس آریانوس» یونانی نژاد، که منابع اصلی نوشته‌های او نیز آریستوبولوس و بطلمیوس بوده‌اند، از اسکندر پیشوایی کامل، تصویر می‌نماید و در سایر نوشته‌ها اسکندر قهرمانی است در جستجوی راه بهشت، بانی انحطاط روم، انجام‌دهنده سفرهای عجیب و غریب، به آسمان رفتن و به عمق دریا فرورفتن و بدین ترتیب است که یک عالم رؤیا و خیال از او، در فکر و اندیشه جای می‌گیرد که خود نشانگر به دنبال رؤیا رفتن آدمی است (الهی، ۱۳۷۹: ۱۰؛ پیرسون، ۱۹۶۰: ۱۸۸-۱۵۰).

در مجموع شش تن یا به عبارتی پنج تن از مورخان غربی (کلاسیک) را به عنوان مورخان اسکندر می‌شناسند که به ترتیب زمانی عبارتند از؛ دیودور سیسیلی^۴ (قرن اول پ. م.)، استرابون^۵ (۶۳ پ. م. - ۲۰ م.)، کوئینتوس کورتیوس

1. Badian. E, 1964, Studies in Greek and Roman History, New York, p 192.

2. Aristobolus

3. Onesicritus

4. Diodorus

5. Strabo

روفوس^۱ (مورخ رومی قرن اول میلادی)، پلوتارک^۲ (۱۲۰-۴۵ م)، ژوستین^۳ (۱۳۸-۱۶۱ م)، آریان^۴ (۹۵-۱۷۵ م). برخی نیز منابع این مورخان را به دو دسته تقسیم می‌کنند، نخست تاریخ آریان که برگرفته از بطلمیوس و آریستوبولوس و تا حدودی هم از نئارخوس است و دیگری دیودور، کورتیوس روفوس، ژوستینیوس، پلوتارک و استرابو که برگرفته از منابع مورخان پیش‌تر از خود چون اونسکریتوس، نئارخوس و آریستوبولوس است. البته امروزه باید پولیبیوس^۵ را نیز به این فهرست اضافه کنیم. این مورخان به شکل‌های مختلفی به شرح زندگی و سفرهای جنگی اسکندر پرداخته و داستان‌های شگفت‌آور و افسانه‌ای درباره اسکندر نوشته‌اند. هر چند داستان‌های برخی از آن‌ها چون دیودور سیسیلی که سه قرن بعد از اسکندر می‌زیسته تا حدودی به واقعیت نزدیک‌تر است ولی در نوشته‌های آن‌ها اکثراً نکاتی اغراق‌آمیز به کار گرفته شده است که اعتبار و اعتماد به آن‌ها را با تردید مواجه می‌سازد^۶ و تاریخ مشرق زمین نیز بر اساس نوشته‌های آن‌ها به رشته تحریر در آمده است! (غفاری، ۱۳۵۵: ۱۱۷؛ باسورث و باینهم، ۲۰۰۰: ۱۲)

نخست دیودور: یونانی سیسیلی اواسط قرن اول پ. م. که یک تاریخ عمومی در چهار جلد نوشت. از مجموع چهار جلد تاریخ او پانزده جلد باقی‌مانده است. کتاب هفدهم تماماً درباره اسکندر است. دوم کورتیوس: نویسنده رومی اواسط قرن اول میلادی که تنها اثر شناخته شده‌اش *تاریخ اسکندر* در ده کتاب است که بیشتر آن‌ها باقی مانده‌اند. سوم پلوتارک: مقاله‌نگار و تذکره‌نویس اخلاق‌گرایی که شاید پر آوازه‌ترین نویسنده باستانی باشد که زندگی‌نامه اسکندر را نوشته است. کتاب *سرگذشت اسکندر* او در اوایل قرن دوم تألیف شده است. چهارم ژوستین: از قرن دوم میلادی که خلاصه‌ای از *سرگذشت اسکندر* را در آثارش می‌توان یافت. ولی نوشته ژوستین در حقیقت، چکیده‌ای از تاریخ قدیم‌تری به قلم پومپه تروگوس^۷ است که متأسفانه چیزی از آن باقی

1. Quintus Curtius

2. Plutarch

3. Justin

4. Arrian

5. Polybius

۶. به منظور دسترسی به اطلاعات مورد نیاز در این زمینه رک به: ابراهیمی، ۱۳۸۷؛ غفاری، ۱۳۵۵ و الهی، ۱۳۷۹.

7. Pompeius Trogus

باقی نمانده است. پنجم: آریان که «*آناباسیس*^۱ / اسکندر» او که در حدود اواسط قرن دوم نوشته شده است. معتبرترین و کامل‌ترین روایت موجود درباره اسکندر است. امتیاز آریان در این است که منابعش را ذکر می‌کند، روش تحلیلش را گاه به گاه توضیح می‌دهد و به منابعی متکی است که معاصر اسکندر بوده‌اند (ویلکن، ۱۳۷۶: ۱۸ - ۱۷).

نکته‌ای که مسأله تاریخ اسکندر را پیچیده‌تر می‌کند مفقود شدن بیشتر نوشته‌های مورخان یونان باستان و روایت‌هایی است که بلافاصله پس از مرگ اسکندر نوشته شده‌اند. اصل روایت لشکرکشی اسکندر به آسیا ممکن است متعلق به کالیستن^۲ آلینتوسی باشد؛ چرا که او فرصت نیافت تا وقایعی را که ثبت کرده، انتشار دهد. کالیستن خویشاوند (خواهرزاده) ارسطو بود و افتخار همراهی با اسکندر را پیدا کرد و نوشتن تاریخ رسمی لشکرکشی اسکندر به آسیا و تهیه گزارش‌های پی در پی برای ارسال به یونان به عهده او گذاشته شده بود تا اسکندر را در ذهن یونانیان محبوب و بزرگ جلوه‌گر سازد. اما سرانجام در اعتراض به اسکندر در پیروی از آداب و رسوم آسیایی، اعدام شد (ویلکن، ۱۳۷۶: ۲۰؛ پیرسن، ۱۹۶۰: ۲۹-۲۲).

بعد از اتمام جنگ‌های دیادوخی (دیادوخوس)، برخی از سرداران اسکندر شروع به نوشتن خاطراتشان کردند. مهم‌ترین آن‌ها روایت بطلمیوس است. روایت بطلمیوس از اسکندر، حول وقایع نظامی می‌گشت و نسبت به شاه جوان نظر مساعدی داشت، شاید با این عمل قصد مشروعیت بخشیدن به حکومت خود را داشته است (پیرسن، ۱۹۶۰: ۲۱).

برخی از مورخان یونانی و رومی از ظهور اسکندر به عنوان منجی یونان چنان به وجد و نشاط آمده‌اند که درباره زایش این «اژدهای ویرانگر» به افسانه‌سراییه‌های گوناگون پرداخته، تا آنجا که گفته‌اند: «معبد آرتمیس در افسوس، در شب تولد اسکندر آتش گرفت و خراب شد، می‌گویند هگسیاس، اهل ماگنسیا، تفسیر خنکی در این باره دارد، بدین مضمون که عجب نیست، اگر آن معبد آتش گرفته باشد، زیرا آرتمیس مشغول زاییدن اسکندر بوده است» (الهی، ۱۳۷۹: ۲۱). باید توجه داشت، آرتمیس الهه شکار، دختر زئوس و خواهر آپولون بود. او هرگز ازدواج نکرد و باکره باقی ماند (گریمال،

^۱ Anabasis: اصطلاحی است وام گرفته از گزنفون که آن را در اثری به همین نام درباره لشکرکشی و عقب‌نشینی سربازان مزدور یونانی کوروش کوچک به کار برده است (ویلکن، ۱۳۷۶: ۱۸).

^۲ Callisthenes of Olynthus

ص ۱۰ - ۱۱). بنابراین به دنیا آوردن اسکندر توسط آرتمیس با اسطوره‌شناسی یونان هم‌خوانی ندارد (نگارندگان).

۲. مورخان و باستان‌شناسان غربی سده‌های نوزدهم و بیستم

مورخان و باستان‌شناسان غربی متعددی به شرح زندگی اسکندر و یا مهر تأیید بر داستان‌های اسکندرنامه‌های قدیمی زده‌اند. گفتنی است که تا سال ۱۹۷۳ میلادی، ۱۲۲۳ زندگی‌نامه اسکندر به زبان‌های گوناگون نگاشته شده است که تقریباً تمامی آن‌ها از روی نمونه‌های پیش‌تر از خود تدوین شده‌اند، گرچه هر نویسنده‌ای سلیقه خود را اعمال کرده است ولی از خواندن اسکندرنامه‌های متعدد نکته تازه‌ای دستگیر پژوهشگر نمی‌شود (حامی، ۱۳۶۳: ۷).

نیکولو ماکیاولی^۱ برای نخستین‌بار بعد از مورخان کلاسیک یونانی و رومی در سال ۱۵۱۳ م. یک فصل از اثر شاهزاده خود را به اسکندر اختصاص داد که منبع او در این زمینه، کتاب اسکندر کورتیوس بوده است (هککل و تیریتل، ۲۰۰۹: ۳). می‌توان گفت دوره جدید اسکندرپژوهی از سال ۱۸۳۳ با انتشار زندگی‌نامه‌ای به قلم یوهانن گوستاف درویزن^۲ آغاز شد. درویزن یکی از ثمرات مکتب تاریخ‌نگاری قرن نوزدهم آلمان بود که اصول روش تاریخ‌نگاری انتقادی جدید را پدید آورده بود. با توجه به تجربه تاریخی و جهت‌گیری سیاسی درویزن به عنوان یک ملی‌گرای پروسی و یک سلطنت‌طلب غیور، تصویری که او از اسکندر فراهم می‌آورد نباید حیرت‌انگیز باشد. مسایل بغرنج دولت‌شهرهای یونانی دوران کلاسیک و اختلافات تقریباً دایم و کشمکش‌های خانمان‌برانداز آن‌ها، خیلی مورد علاقه درویزن نبود. از نظر درویزن، فیلیپ بانی اتحاد یونان است و پسرش اسکندر، عامل نشر فرهنگ یونانی تا روی کار آمدن کشوری به نام روم. اسکندر شخصیتی یونانی است، قهرمانی تاریخی که عصری را پایان داد و عصر باشکوه‌تری را آغاز کرد. او قهرمان مکتب فلسفی ارسطو است. همچنین درویزن بود که مصرانه به طرح مفهوم هلنیسم (یونانی‌گری) پرداخت، به معنی آمیزش فرهنگ یونانی با فرهنگ‌های شرقی که اسکندر موجب آن شد و در سیر تمدن مدیترانه‌ای تا پایان دوران باستان، تأثیر گذاشت. استنباط‌های درویزن با چنان قوتی مطرح شدند که تقریباً

^۱. Niccolo Machiavelli

^۲. Johann Gustav Droysen.

همه پژوهش‌های بعدی در این زمینه را تحت تأثیر خود قرار دادند. برای اکثر جانشینان درویزن، اسکندر یک محرک جهانی باقی ماند؛ اما نظرها در مورد انگیزه‌های شخصی او و میزان دقیق دستاوردهایش بسیار متفاوت بوده است. هر چند دیدگاه شخصی درویزن، دیدگاه چندان قابل قبول و مستندی برای پژوهشگران نیست ولی او تصور غیر قابل تغییری از اسکندر به عنوان «بنیان‌گذار یک عصر جدید» در اذهان مردم قرار داد. ولی همیشه این عنوان پوشیده، پرسش‌برانگیز است و عدم استمرار سیاست‌های فرهنگی و سیاسی اسکندر بعد از مرگش می‌تواند خطری برای این لقب باشد. امروزه مورخان جدید معتقدند که دیدگاه درویزن نیاز به بازنگری دارد (باسورث، ۲۰۰۶: ۱۰-۹؛ ویلکن، ۱۳۷۶: ۶-۸). اگر نظریه‌های درویزن بازتاب وسیعی پیدا کرد، برای آن بود که تاریخ‌نگاری امپریالیستی اروپای فاتح، برخلاف نیت تدوین‌کننده‌شان، آن‌ها را مورد استفاده قرار داد. اگر رساله‌های آموزشی جمهوری سوّم فرانسه، نوشته‌های عوام‌فهم و رساله‌های جغرافیایی مستعمراتی همان دوران را خوب مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم که طی چندین دهه، مضامین ساخته و پرداخته مربوط به اسکندر، بر اساس دیدگاه‌های قالبی مستعمراتی منتشر شده است. اسکندر پیشینه‌ای شده است در خدمت ایدئولوژی مستعمراتی اروپایی. این تاریخ‌نگاری گسست‌ها را تشدید می‌کند، همان گسست‌هایی که بر اثر فتوحات مقدونی ایجاد شده بود. اسکندر مقدونی همچون یک قهرمان بزرگ مستعمراتی پدیدار می‌شود؛ راه‌ها را احداث می‌کند، ترعه‌های آبیاری را حفر می‌کند، توده‌های عظیمی از نقدینگی را به شرق سرازیر می‌کند و ... خلاصه، نخستین فاتحی است که از غرب آمده تا آسیا (ی خواب آلوده و بی‌حس) را با پیشرفت اقتصادی آشنا کند (بریان، ۱۳۸۶: ۵۴۵).

در سال ۱۸۴۶ جرج گروت^۱ کتابی را در مورد تاریخ یونان شروع کرد و مدخل کاملی را هم به اسکندر اختصاص داد. هرچند همزمان با درویزن و گروت هم اسکندر نامه‌های زیادی چاپ شده است (هککل و تیریتل، ۲۰۰۹: ۴-۳) در سال ۱۹۲۶ هلموت برفه^۲ کتابی به نام شرح دولت اسکندر بر اساس احوال اشخاص ذی‌مدخل منتشر کرد. در این اثر به عنوان یک دایره‌المعارف، طبقه‌بندی دقیقی از اسامی اشخاص مرتبط با اسکندر به همراه منابعی موجود از آن‌ها صورت گرفته است. زندگی‌نامه‌نویسی راجع به اسکندر در

^۱. George Grote

^۲. Hemut Berve, das Alexanderreich auf prosopographischer Grundlage.

قرن بیستم با انتشار جلد ششم تاریخ باستان کمبریج که حاوی شرح مفصلی به قلم و. تارن^۱ درباره شاه جوان مقدونی بود، جان تازه‌ای گرفت. تارن که هنوز بزرگ‌ترین نویسنده تاریخ یونان در این قرن است، پیش از آن مقاله‌هایی درباره اسکندر نوشته بود که آرای مطروح در آنها بعدها اسکندر او را اگر نه پر آوازه‌ترین، دست کم بحث‌برانگیزترین اسکندر دوران معاصر ساخت. تارن تصویر اولیه اسکندر به عنوان یک محرک جهانی را از دروین گرفت و یک فلسفه اجتماعی جدید را به ابعاد آن افزود. در مقابل تصویر آرمانی تارن، ا. ر. برن^۲ اسکندر را در قالب دیگری ریخت. اسکندر برن با اینکه سپهسالاری بزرگ و فرمانروایی مقتدر و شخصیتی قوی است، در خارج از دنیای رومی و یونانی تأثیر چندانی نمی‌گذارد. امپراتوری او فرو می‌پاشد و حتی افسانه‌های حول شخصیت او که سرانجام چنان حکایت‌های متنوعی را در فرهنگ‌های عامه در آسیا پدید آورد، در واقع فقط محصول خیال‌بافی‌های کالیستن دروغین است.

در سال ۱۹۴۹ فریتس شاخرمایر^۳ در کتابی به نام *اسکندر کبیر، نبوغ و قدرت*، اسکندری را معرفی کرد که به قول یک نقدنویس «تصورش تا پیش از هیتلر و جنگ جهانی دوم غیر ممکن بود». اسکندر شاخرمایر مرد جاه‌طلب باهوش ولی بی‌رحم بود که مقدونیه را برای خود تنگ می‌دید و در صدد توسعه دنیای شخص خود و نیز کشورش بر می‌آمد. در سال‌های اخیر ارنست بادیان^۴ با طرح انتقادهای هوشمندانه‌ای از کار تارن و دیگران شناخت بیشتری از اسکندر فراهم آورده است. بادیان تا اندازه‌ای با این نظر شاخرمایر موافق است که اسکندر در جستجوی افق‌هایی در فراسوی پادشاهی مقدونی بود. بادیان زندگی‌نامه کاملی در باره اسکندر نوشته است، ولی اسکندری که از میان مجموعه مقاله‌های تخصصی یا عامه‌فهم او سر بر می‌آورد، مردی است که چون به اوج موفقیت می‌رسد خود را تنهای تنها می‌بیند، مردی که از سنت‌های خود بریده و بر اثر احساس ناامنی، بی‌رحم شده است^۵ (ویلکن، ۱۳۷۶: ۱۳-۹).

^۱ W. W. Tarn

^۲ A. R. Burn, *Alexander the Great and the Hellenistic Empire*, London, 1947.

^۳ F. Schachermeyer

^۴ E. Badian

^۵ "Alexander the Great and Loneliness of Power" in Ernest Badian, *studies in Greek and Roman History*.

ژرژ راده^۱، اسکندری، اسطوره‌ای خلق کرد که از اصل الهی خود آگاه است و عروج خود را در هند می‌جوید و اجراکننده ایلپاد است.^۲ اسکندر کبیر^۳ اولریش ویلکن در سال ۱۹۳۱ در لایپزیک منتشر شد و در ظرف دو سال ترجمه‌های انگلیسی و فرانسه آن نیز به بازار آمد. استقبال از آن بی‌درنگ و پر شور بود و منتقدان آن را «تصویری بسیار کامل و دقیق» و «بهترین زندگی‌نامه اسکندر تا امروز» و «شاهکاری در میان تفسیرهای تاریخی» توصیف کردند. او هم، پیرو سنت درویزن است. اسکندر ویلکن شخصیت تاریخی مهمی است، اما همه آن آرمان‌گرایی را که تارن به او نسبت داده است ندارد. از نگاه ویلکن، اسکندر در ابتدا هیچ طرح بزرگی در سر ندارد، ولی کسی است که در اغلب موارد در برابر آن شرایط تاریخی که زمانی وی را در موضع قدرت قرار می‌دهند واکنش منطقی از خود نشان می‌دهد (ویلکن، ۱۳۷۶: ۱۷-۱۴).

سی.ا. رابینسون جونیور^۴ از سنت تارن، پیروی کرد و تصور رؤیای «برادری جهانی» اسکندر را پذیرفت. رابینسون نسبت به اسکندر نظر مساعدی داشت و بسیاری از روایت‌های ضد او را نادیده گرفت. در این سال‌ها اسکندرنامه‌های زیادی در غرب شکل گرفته‌اند. شک نیست که اسکندر محبوبیت خود را تا زمان حاضر در غرب حفظ کرده است. یکی دیگر از اسکندرنامه‌ها، اسکندرنامه هارولد لمب آمریکایی است. ویژگی بارز اثر او واقع بینی و عدم اعمال نظرات شخصی است (ویلکن، ۱۳۷۶: ۱۴؛ لمب، ۱۳۷۵).

باید اذعان داشت که برخی از مورخان قدیم و جدید غربی، مطالب این اسکندر نامه‌ها را جدی نگرفته و به اغراق آمیز بودن داستان‌ها و گفته‌های آن‌ها اعتراف کرده‌اند. جمله‌ای از ویل دورانت مؤید این نکته است: «اسکندر سردار بزرگی نبود، بلکه سربازی دلیر بود که پشتکار لجوجانه‌اش او را به پیش برد و به سبب بی‌اعتنایی بچه‌گانه‌ای که داشت، فتوحات غیر ممکن نصیبش می‌شد» (الهی، ۱۳۷۹: ۲۱؛ دورانت، ۱۳۶۷/۲: ۶۰۵).

برخی از مورخان و باستان‌شناسان غربی امروزی، دیگر نظرات تعصب‌آمیزی نسبت به شخصیت اسکندر به عنوان منجی و بنیان‌گذار عصر روشنایی ندارند و با توجه به اسناد و یافته‌های موجود، نظرات نسبتاً منطقی را در این زمینه ارائه کرده‌اند. از جمله

^۱. Goerge Radet.

^۲. *Alexandre le Grand*, Paris, 1931.

^۳. *Alexander der Grosse*

^۴. C. A. Robinson Jr, *Alexander the Great: Meeting of East and West in World Government and Brotherhood*, New York, 1947.

می‌توان به نظرات باسورث^۱ در مورد واکنش به لقب‌های اسکندر اشاره کرد. او معتقد است که با توجه به شواهد موجود، اسکندر بیشتر یک فاتح نظامی به شمار می‌آید؛ چرا که او عملیات نظامی بی‌شماری را در زمان حیات خود انجام داد و تا دورترین ساتراپی‌های امپراتوری پارس هم پیش رفت تا اینکه با اعتراض سربازانش مواجه شد. او حتی در بازگشت به بابل همچنان ایده‌های نظامی را در ذهن خود مرور می‌کرده است و تفکر پان‌هلنیستی او تنها دستاویزی برای جلب حمایت یونانیان بوده است و بس (باسورث، ۲۰۰۶: ۱۰؛ فلور، ۲۰۰۰: ۱۲۱؛ فردریکس، ۲۰۰۰: ۱۳۷)

در گذشته نزدیک پژوهشگران دیگری از قبیل کارنی^۲، گرین^۳، هاموند^۴، هیکل^۵ به شرح داستان‌های اسکندر پرداخته‌اند. امروزه نیز افرادی چون بریان^۶، گوکوسکی^۷، پرو^۸، ویرث^۹، (و البته کورت^{۱۰} و شروین وایت^{۱۱}) به شرح واقع‌بینانه‌تری از اسکندر و اقدامات او پرداخته‌اند. بریان معتقد است که وظیفه یک مورخ باید نه «اعاده حیثیت» داریوش و نه احضار اسکندر به یک دادگاه بین‌المللی عدالت برای متهم ساختن او با جنایتش باشد (هککل و تیریتل، ۲۰۰۹: ۴؛ بریانت، الف، ۲۰۰۹؛ بریانت، ب، ۲۰۰۹؛ شروین وایت و کورت، ۱۹۹۳).

اسکندر مقدونی به روایت منابع شرقی

۱. الواح بابلی

از زمان ورود اسکندر به شهر بابل در اکتبر سال ۳۳۱ پ. م. تا بازگشت او از هندوستان، مورخان کلاسیک عملاً هیچ اطلاعاتی در مورد رویدادهای بابلیه در این زمان در اختیار ما نمی‌گذارند. با این حال، در یادداشت‌های ستاره‌شناسی که اخیراً انتشار یافته‌است (زکس و هونگر ۱۹۹۸) برخی اطلاعات اندک ولی با اهمیت وجود دارد. در

-
1. Bosworth.
 2. E. D. Carney.
 3. P. Green.
 4. N. G. L. Hammond.
 5. W. Heckel.
 6. P. Briant.
 7. P. Goukowsky.
 8. H. Berve.
 9. G. Wirth.
 10. A. Kuhrt.
 11. S. Sherwin-White.

جاهایی که از اسکندر نام برده شده است، از او با عنوان معمولی و مرسوم (و البته با هیجان کمتری از هنگام ورود او به بابل) «شاه سرزمین‌ها» طبق الگوی هخامنشی یاد شده است، چنان که در اسناد اقتصادی نیز چنین است، اما هنگام اشاره به مرگ وی فقط به لقب «شاه» اکتفا شده است. در یک مورد صراحتاً به او به عنوان فاتحی بیگانه اشاره می‌شود: «اسکندر، شاهی که از سرزمین هانی است».

در جای دیگری از این یادداشت‌ها، مربوط به نوامبر سال ۳۲۹ پ. م.، اشاره به یک فرمان سلطنتی شده که طبق آن می‌بایستی اقلامی از یک باغ در نزدیکی یا در کنار معبد اسگیلا و چیزی دیگر (که در اینجا متن اصلی ناخوانا است) از کاخ انتقال یابند. کاملاً پیداست که غیبت فیزیکی اسکندر، از علاقه و توجه او به بابل نکاسته بود؛ چنان که فعالیت‌های مربوط به نوسازی و مرمت معابر و تجهیزات مذهبی نیز کاسته نشده بود، و این از اشاره‌ای پیداست که در تابستان سال ۳۲۵ پ. م. به «(عرضه؟) طلا برای ساختن تاج بل» اشاره شده است که البته تأمین این طلا فقط از طرق مقامات سلطنتی امکان پذیر بوده است (از قبیل نظارت کوروش و داریوش یکم بر استفاده درست از فلزات گران‌بها برای معابد) (کورت و شروین وایت، ۱۳۸۸: ۴۷۴-۴۷۳).

این مدرک نشانه‌ای است از اشتغال فکری دائمی و فعال اسکندر در ارتباط با بابل، که باید در چارچوب نقشه‌های گسترده‌تر او در نظر گرفته شود، نقشه‌هایی که هدف آن‌ها ایفای نقش کلیدی شهر در امور مهمی نظیر دست‌انداختن اسکندر بر تجارت ارزشمند میان خلیج فارس و هندوستان بود. برای رسیدن به این هدف، اسکندر دستور داد تا ناوگانی در بابل ساخته شود؛ و سپس شخصاً در رودهای دجله و فرات به کشتیرانی پرداخت تا اطمینان یابد که برای حرکت کشتی‌ها موانعی وجود ندارد. با توجه به این برنامه‌های راهبردی بلند مدت، حفظ روابط خوب با بابلیه و ایجاد حتی المقدور دردسر کمتر بسیار حیاتی بود (کورت و شروین وایت، ۱۳۸۸: ۴۷۴-۴۷۳).

برخلاف معیارها و انتظارات مورخان باستانی، مرگ اسکندر در منابع بابلی با هیچ درنگی مواجه نشده است. یادداشت‌های اخترشناسی فقط گذرا و بدون هیچ‌گونه تفسیری در میان اخبار سیاره‌ای، هواشناختی و مباحث مربوط به قیمت محصولات که نکته کانونی این متون را تشکیل می‌دهند، به مرگ اسکندر نیز اشاره می‌کند:

۹- [...]؛ تره تیزک، ۱ Sut ۴ qa [...]

گویبی مرگ اسکندر حتی ارزش جدا ذکر کردن یا تفسیری در پایان بخش را نداشته و در کنار امور معمولی دیگر بدون هیچ اهمیتی ذکر شده است. به همین سان، ادامه تألیف رویدادنامه است: بررسی رویدادنامه جانشین اسکندر، آن بخش سالم مانده که با سال ۳۲۰/۱۹ آغاز می‌شود، آشکارا نشان می‌دهد که پیش از آن فضایی خالی وجود داشته که به احتمال بسیار، حاوی وقایع آخرین سال حکومت اسکندر، مرگ او و سال‌های میانی بوده که سطر اول آن اکنون حفظ شده است. چنان که از اشاره در یکی از خاطرات ستاره‌شناسی و نیز از رویدادنامه بر می‌آید، کارهای ساختمانی که توسط اسکندر اعلام و شروع شده بود، در زمان جانشین او، فیلیپ آرهیدائوس^۱ نیز ادامه یافته است^۲ (کورت و شروین وایت، ۱۳۸۸: ۴۷۳-۴۷۵).

۲. منابع شرقی ضد هلنی

تاریخ سیاسی امپراتوری اسکندر و جانشینانش بیشتر بر اساس منابع مورخان کلاسیک غربی تدوین شده است که در موارد زیادی نگاه یک‌جانبه و همراه با سوء غرض به مردمان و حکومت‌های مشرق زمین داشته‌اند. در این میان هیچ‌گاه به منابع شرقی توجه‌ای نشده است و به مردمان مشرق زمین تهمت سنت شفاهی و نداشتن سنت مکتوب زده‌اند (ویسهوفر، ۱۳۸۸). در این میان منابع مکتوبی بر جای مانده که توجه کمتری به آن‌ها شده و به منابع ضد هلنی شهرت یافته‌اند. این منابع همگی به پیشگویی در مورد حکومت‌ها و امپراتوری‌هایی می‌پردازند که هر کدام در دوره‌ای خاص بر مشرق‌زمین تسلط می‌یابند. یکی از این حکومت‌ها، امپراتوری اسکندر و جانشینانش است که به بدی از آن‌ها یاد شده است. به طور مختصر به شرح این منابع می‌پردازیم:

پیشگویی‌های سیبولایی (سی‌بیل‌ها)^۳:

در بطن سراسر ادبیات مذهبی ایران جنبهٔ مخالفت با سلطهٔ هلنی دارد، دو اندیشه و تصور نهفته است: یکی برافتادن بزرگان و سرکردگان و آمدن کس دیگر به جای آنان و

^۱. Philip Arrhidaeus.

^۲. به منظور دسترسی به اطلاعات بیشتر در مورد اصل منابع ترجمه شده و مدخل‌های اصلی رک به: (کورت و شروین وایت، ۱۳۸۸).

^۳. Oracles of Sibylline

دیگر تعطیل و فتریت مملکت و پادشاهی خدا آفریده. نمونه‌ای از این اندیشه‌ها را می‌توان در مجموعه اعتراض‌آمیز جذابی به نام پیشگویی‌های سیبولایی یافت. انگارهٔ اولیه سی‌بیل، که برای هومر و هسیود ناشناخته بوده، در میان یونانیان آسیای صغیر در رقابت با پیشگوی معبد دلفی تحول یافت. پیش‌نمونه آن کاساندر^۱ و ماتتوی^۲ سوگوار بودند. سی‌بیل‌های (عجوزه‌های) پیشگو به شیوه این دو پیامبر زن همیشه محزون بودند و از سیه‌روزی و بدبختی خبر می‌دادند. دانشمندان متفق‌اند که کتاب سوم این مجموعه، تألیف یک تن یهودی است که در حدود ۱۴۰ پ. م. می‌زیسته و از ترکیب و جورکردن پیشگویی‌های شرقی و هلنی علیه دولت‌های یونانی به طور اعم و دولت سلوکی به طور اخص، رساله‌ای تبلیغی پرداخته است؛ چرا که در آن ایام سلوکی‌ها می‌کوشیدند که مملکت یهودی تازه‌تأسیس مکابیان را در فلسطین برافکنند (کندی دی، ۱۳۴۷: ۱۰ - ۱۱؛ بویس و گرنه، ۱۳۷۵: ۴۷۷-۴۷۶).

پیشگویی‌های سیبولایی از قدمت زیادی برخوردار بودند. قدیم‌ترین نویسندهٔ یونانی که از سیبولاها نام برده، هراکلیتوس افسوسی در اواخر قرن ۶ پ. م. بوده است. سیبولا زنی بود ملهم از جانب خداوند که وقایع و حوادث هولناک آینده را پیشگویی می‌کرد. با تغییراتی در گفته‌های سیبولا می‌شد از مصیبت‌های پیشگویی شده جلوگیری کرد. از چند جا به عنوان مسند سیبولاها اسم برده شده که پارس هم یکی از آن‌ها بود. ساحره اندور که در عهد عتیق ذکرش آمده از این قبیل زنان بوده است. سیبولاها عموماً به زبان یونانی پیشگویی می‌کردند. سیبولاهای ایرانی هم به منظور ترویج و دوام پیشگویی‌های خود و پنهان کردن آن‌ها از رؤیت فرمانروایان یونانی، آنان را به زبان یونانی ترجمه می‌کردند و سعی می‌کردند که اصل شرقی خود را پنهان کنند. در زمان قیصر، وارو^۳ از ده مسند (مکان) سیبولایی نام می‌برد که سه تن، سیبولای تروایی، فروگیایی، ایرانی و بابلی بوده‌اند. گزارش نیکانور^۴ در تألیف مفقودش (زندگی‌نامهٔ اسکندر) از سیبولای ایرانی می‌تواند دلیلی بر تبلیغات سیبولایی بر علیه اسکندر باشد. گزارش کالیس‌تن مورخ لشکرکشی اسکندر نوشته است که آپولون دیدوما و سیبولای اروتربا، پادشاهی اسکندر را پیشگویی کرده بودند. در چنین احوالی وجود یک سیبولای ایرانی برای

1. Cassandra.

2. Manto.

3. Varro.

4. Nikanor.

انتشار تبلیغاتی از همان سنخ بر ضد اسکندر امری مسلم است. از طرفی در کتاب سوم پیشگویی‌های سیبولایی سطرهای ۳۸۸ تا ۳۹۵ یک پیشگویی ایرانی را در بر دارد. این پیشگویی واقعیت پادشاهی اسکندر بر سراسر آسیا را قبول می‌کند ولی مرگ زودرس او را به دست جانشینان شرقی هخامنشی، به خاطر ستمکاری و بی‌عدالتی اعلام می‌دارد.^۱ تصویری که از اسکندر در این پیشگویی ارائه شده است قرابت و شباهت زیادی با کتاب پهلوی ارداویراف‌نامک عهد ساسانی دارد.^۲ کولینز^۳ این ابیات را «تبلیغات ضد یونانی‌مآبی» می‌خواند. اما تبلیغاتی که با این لحن ادا شده باشد نمی‌تواند منبع و مأخذ غیرایرانی داشته باشد. بعدها پیشگویی یهودی این پیشگویی‌ها را در ضمن پیشگویی خود درباره شاهی سلوکی که به یهودیان ستم روا می‌داشت، آورد و با گفته‌های دانیال آن را تأیید کرد (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۲۷-۱۲-۱۱؛ بویس و گرتر، ۱۳۷۵: ۴۸۴-۴۷۶).

پیشگویی گشتاسب^۴

واپسین نمونه ادبیات دینی ایرانی از دوره امپراتوری برافتاده هخامنشی که نسبت به سلطه هلنی لحن خصمانه‌ای دارد، قطعات پراکنده پیشگویی گشتاسب می‌باشد. وقوف ما بر این پیشگویی تنها از طریق قسمت‌های شرح شده‌ای است که نویسنده لاتین، لاکتانیوس نقل کرده است. آنچه از این طریق به ما رسیده حاکی از آن است که از آغاز جهان تا روزی که رستخیز تن پسین گردد و میان آدمیان با آتش داوری کرده شود، شش هزار سال است. چون هزاره آخر فرا رسد بدی و گناه افزون گردد. این هزاره همین دوره‌ای است که ما در آنیم. موجب و سبب گناه و بدی روم است و روم محکوم به زوال و نیستی است، شاهنشاهی دوباره به آسیا بر می‌گردد. یک سلسله جنگ‌های لاهوتی نیز رخ خواهد داد و در دوره حکومت روم، شهرهای مهم (تخت جمشید؟) ویران

^۱. ترجمه کندی ادی از قسمت سوم سطور ۴۰۰-۳۸۸ به قرار زیر است:

روزگاری مرد بی‌دینی به سرزمین آسیا خواهد آمد که قبای ارغوانی بر دوش خواهد داشت. مردی وحشی، خودکام و آتشگون که در برابر خود شعله‌ای چون آذرخش خواهد افروخت و همه آسیا در زیر یوغ ستم خواهد رفت و خاک تشنه از خون کشتارهای عظیم سیراب خواهد شد ... او سرانجام به دست قومی از همان خاندان که می‌خواهد نابود سازد به کلی نابود خواهد شد. ... (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۴۸ - ۴۹).

^۲. به منظور دسترسی به نظرات مورخان در این زمینه رک به (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۴۸).

^۳. J. J. Collins.

^۴. Oracle of Hystaspes

خواهند شد. توصیف این مصیبت‌ها درست شبیه آن‌ها است که در بهمن‌یشت آمده است و ... دانشمندان برآنند که این پیشگویی در اصل ایرانی و پارسی است و تاریخ تدوین آن را، سال‌های میان ۱۰۰ پ. م. و ۵۰ ب. م. قرار داده‌اند. زیرا از طرفی مؤلف، روم را مسبب بدبختی و ویرانی جهان اعلام می‌دارد و از طرف دیگر قدیمی‌ترین جایی که از آن (این پیشگویی) نام برده شده در کتاب ژوستینیوس شهید است که در نیمهٔ قرن دوم ب. م. می‌زیسته است.

گشتاسب یا هیستاسپس همان پادشاهی است که به دین زرتشت گروید که در رؤیای زرتشت با شاخهٔ زرین نموده شده است. اگر تاریخ این پادشاه مشخص شود، می‌توان مقطع زمانی را نیز برای تألیف این اثر در نظر گرفته شود. گشتاسب آن را از پسر پیشگویی دریافت می‌دارد و در آن وقت شش هزار سال باقی است تا دوران آخر فرارسد. کتاب دانیال نیز تصور می‌شود که در قرن ۶ پ. م. نوشته شده است در حالی که واقعاً در قرن دوم و برای قرن دوم نوشته است.

برخی نیز معتقدند این پیشگویی صبغهٔ ضد مقدونی و هلنی دارد نه ضد رومی و به احتمال زیاد در زمان حکومت سلوکیان تألیف شده است. همان‌گونه که دانیال و بهمن‌یشت هم آورده‌اند امپراتوری این زمان آهن آمیخته به گل بوده است یعنی وحدت و یکپارچگی وجود نداشت. در ۱۹۰ ق. م.، یعنی زمانی که آسیا میان سلسله‌های سلوکی، اشکانی، آتالوسی و ائوتودموسی ... منقسم بود. به احتمال زیاد این پیشگویی در زمان روی کار آمدن رومیان و در زمان مهرداد ششم (شاه پونت) از زبانی شرقی به یونانی ترجمه شده است. می‌دانیم که مهرداد ایرانی پیشگویی‌هایی را به زبان یونانی انتشار داد و در آداب و مناسک پارسی شرکت جست. تنها جای واژه مقدونی با رومی در قطعهٔ سیزدهم عوض شده است و این متن در اختیار یونانیان ضد روم قرار گرفته است. عین این پیشگویی یک نمونهٔ مصری به نام پیشگویی کوزه‌گر، از حدود ۲۰۰ پ. م. است. متن اصلی به زبان مصری ولی اکنون یونانی است. در زمان ترجمه اثر (قرن ۳ و ۴ میلادی) مصریان و یونانیان هر دو از سلطهٔ روم بیزار بوده‌اند (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۳۹-۴۵).

کتاب دانیال و بهمن‌یشت

یکی دیگر از روایات مذهبی ایرانی ضد هلنی بخشی از کتاب دانیال از عهد عتیق، باب دوم و هفتم است. روایت مذکور در قطعاتی از پیشگویی گشتاسب (هیستاسپس) که در

۳۰۰ پ. م. توسط لاکتانیوس اقتباس گشته و بالاخره در ترجمه پهلوی یک رساله اوستایی به نام بهمن‌یشت هم دیده می‌شود.^۱ ج. و. سواين معتقد است که پیشگویی‌های یهودی در باب ۲ و ۷ کتاب دانیال که نشانگر انتقال پادشاهی آشور به ماد و پارس و مقدونیه و بالاخره به پادشاهی قریب الظهوری از جانب خداوند است از یک منبع ایرانی گرفته شده است. افرادی از قبیل ا. میر و ف. کومون این نظر را تأیید کرده‌اند.^۲ کندی ادی ریشه برخی از منابع دوره ساسانی از قبیل بهمن‌یشت که به نام اسکندر به عنوان «براندازنده دین» و «مهاجم» اشاره کرده است را مربوط به دوره هلنی می‌داند و شباهت نزدیک و کم‌نظیر خواب زرتشت در بهمن‌یشت و تفسیر آن از سوی اهورامزدا و خواب دانیال و نبوکد نصر و تفسیر آن از سوی خداوند دانیال می‌تواند دلیل مستندی بر این امر باشد.^۳ این احتمال وجود دارد که بهمن‌یشت تحت تأثیر کتاب دانیال واقع باشد نه برعکس. گفتنی است که یهودیت در فاصله قرن سوم و اول پ. م. چند اندیشه و تفکر تازه از ایران دریافت کرده است. از جمله اعتقاد به ثنویت در نظام لاهوتی کائنات (اعتقاد به خدایی که اصل راستی و شیطانی)، عقیده به وجود طبقات فرشتگان و کروییان و عقیده به محتوم بودن روز رستخیز و داوری اعمال زشت و نیکو (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۲۴-۱۸).

داریوش سوم در ۳۳۱ پ. م. در جنگ ایسوس با الفاظ و تعبیر لاهوتی به سخنرانی می‌پردازد که کورتیوس شرح کوتاهی از آن را در قالب بخشی به نام «تاریخ سرباز مزدور» به عنوان یکی از منابع تاریخ حمله اسکندر به آسیا درج کرده است. سخنرانی داریوش صیغه یک نبرد دینی را دارد و توصیف او از اسکندر درست مانند مندرجات دینکرت و بهمن‌یشت در این باب است و توصیف سپاه یونان نیز شبیه «دیوان ژولیده موی از تخمه خشم» است. بدین ترتیب بهمن‌یشت پهلوی کاملاً با تحولات دینی ایرانیان عهد هخامنشی مطابقت و ارتباط دارد. با توجه به این تشابهات ه. ل. گینسبرگ^۴ معتقد است که تألیف باب دوم کتاب دانیال متعلق به حدود ۲۵۰ پ. م. و اصل ایرانی آن بایستی به حدود ۳۰۰ پ. م. یعنی اندکی پس از غلبه اسکندر و برآمدن سلوکیان در

^۱ به منظور مطالعه اصل خواب و پیشگویی رک به (کتاب مقدس، کتب عهد عتیق، کتاب دانیال، باب ۲-۷).

^۲ به منظور آگاهی از ریشه‌شناسی این روایات و نظرات موجود رک به (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۱۹-۲۰).

^۳ برای شرح کامل این شباهت رک به (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۲۵-۲۳؛ کتاب مقدس، کتاب دانیال).

^۴ Ginsberg. H. L.

ایران باشد. باید توجه داشت که باب ۲ و ۴ و ۷ کتاب دانیال در اصل به زبان آرامی بوده و نه عبری؛ و برخی واژگان فارسی باستان در آن دیده می‌شود و این خود گواه مستندی است بر تأثیر ریشه ایرانی برخی از روایت‌های کتاب دانیال (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۳۸ - ۳۹).

منابع

- ابراهیمی، فرشید، ۱۳۸۷. اسکندر مقدونی به روایت متن‌های پهلوی، درآمدی بر ریشه‌شناسی اسکندر نامه‌های پارسی و تضاد آنها با ادبیات پارسی میانه، تهران، ابریشمی فر.
- الهی، حسین، ۱۳۷۹. اسکندر مقدونی بچه تباه تاریخ، مشهد، نشر تابران.
- بدیع، امیر مهدی، ۱۳۸۴. یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)، ترجمه قاسم صنعوی، جلد ششم، کتاب اول، تهران، توس.
- بریان، پی‌یر، ۱۳۸۶. از هخامنشیان تا شاهان یونانی‌مآب: تداوم و گسست (کارنامه و پیشنهادها)، در مجموعه مقالات وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، اختران، تهران.
- بویس، مری و فرانترز، گرنه، ۱۳۷۵. تاریخ کیش زرتشت (پس از اسکندر گجسته)، ترجمه همایون صنعتی زاده، جلد سوم، تهران، توس.
- خدادادیان، اردشیر، ۱۳۸۶. تاریخ ایران باستان (سلوکیان)، تهران، انتشارات سخن.
- حامی، احمد، ۱۳۶۳. سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگ‌ترین دروغ تاریخ است، چاپ دوم، در آستانه فردا؟.
- دورانت، ویل، ۱۳۶۷. تاریخ تمدن (یونان باستان)، ترجمه امیرحسین آریان‌پور و فتح‌الله مجتبابی و هوشنگ پیرنظر، چاپ دوم، جلد دوم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- غفاری، اصلا، ۱۳۵۵. قصه سکندر و دارا (پژوهشی تاریخی پیرامون سفر جنگی الکساندر مقدونی به خاور)، تهران، کاویان.
- فوگل، اشپیل، ۱۳۸۷. تمدن مغرب زمین، ترجمه محمد حسین آریا، جلد ۱، تهران، امیرکبیر.
- کتاب مقدس (ترجمه قدیم)، ۲۰۰۲. شامل کتب عهد عتیق و جدید، انتشارات ایلام.
- کندی ادی، ساموئیل، ۱۳۴۷. آیین شهریار در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کورت، املی و شروین وایت، سوزان، ۱۳۸۸. انتقال حکومت از هخامنشی به سلوکی در بابل: انقلاب یا تحول؟، در تاریخ هخامنشی، جلد هشتم (تداوم و تغییر)، ویراستاران هلن سانسیسی وردنبورخ، املی کورت و مارگارت کول روت، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات توس، تهران.
- گریمال، پیر، ۱۳۴۷. فرهنگ اساطیر یونان و روم، ترجمه احمد بهمنش، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

لمب، هارولد، ۱۳۷۵. قدم به قدم با اسکندر در کشور ایران، ترجمه ذبیح ... منصوری، تهران، انتشارات گلریز.

ویسهوفر، یوزف، ۱۳۸۸. درباره خاطره به جا مانده از هخامنشیان و اسکندر در ایران، در تاریخ هخامنشی، جلد هشتم (تداوم و تغییر)، ویراستاران هلن سانسیسی وردنبورخ، املی کورت و مارگارت کول روت، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات توس، تهران.

ویلکن، اولریش، ۱۳۷۶. اسکندر مقدونی (همراه با پیشگفتار، درآمدی بر اسکندر پژوهی، یادداشت‌ها و کتاب‌نامه‌ای از یوجین بُرزا)، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران.

- Bosworth. A. B, 2000, *Introduction*, In *Alexander The Great in Fact and Fiction*, Edited by Bosworth. A. B and Baynham. E. J, Oxford University Press.
- Bosworth. A. B, 2006, *Alexander The Great And The Creation of The Hellenistic Age*, in *The Cambridge Companion to The Hellenistic World*, Edited by Glenn R. Bugh, Cambridge University Press.
- Briant. P, 2009^(a), *The Empire of Darius III in Perspective*, In *Alexander The Great. A New History*, Blackwell Publishing Ltd, Singapore, pp 141-170.
- Briant. P, 2009^(b), *Alexander and the Persian Empire, between "Decline" and "Renovation"*, *History and Historiography*, In *Alexander The Great. A New History*, Blackwell Publishing Ltd, Singapore, pp 171-188.
- Flower. M, 2000, *Alexander The Great and Panhellenism*, In *Alexander The Great in Fact and Fiction*, Edited by Bosworth. A. B and Baynham. E. J, Oxford University Press.
- Fredricksmeier. E, 2000, *Alexander the Great and the Kingship of Asia*, In *Alexander The Great in Fact and Fiction*, Edited by Bosworth. A. B and Baynham. E. J, Oxford University Press.
- Heckel. W and L. A. Tritle. 2009, *Alexander The Great. A New History*, Blackwell Publishing Ltd, Singapore.
- Pearson. L, 1960, *The Lost Histories of Alexander the Great*, The American Philological Association, New York or Oxford.
- Sherwin-White. S and A. Kuhrt. 1993, *From Samarkand to Sardis. A new approach to the Seleucid Empire*, Duckworth, London.